

بررسی، تحلیل و تبیین تاریخچه‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر با نگاهی به چالش‌ها و مشکلات پیش رو

(تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۱/۱۲/۱۸)

مجتبی عوضی نژاد^۱

دکتر عاطفه امینی نیا^۲

چکیده

حقوق بشر اصول و قواعد منظمی است برای به سامان کردن رابطه افراد دهد. جامعه با یکدیگر و با دولت و روابط انسان‌ها و ملت‌ها در صحنه‌ی بین المللی با یکدیگر، حقوق بشر معیار نخستین و اصلی برای تنظیم رابطه‌ی اجتماعی انسان‌ها و ملت‌ها با یکدیگر در جهان است. سخن گفتن از حقوق بشر مقدم بر این مطلب است که انسان‌ها تاریخ کدام فرهنگ و یا دین هستند. چه نژاد و چه ملتی دارند، در شرق عالم زندگی می‌کنند یا در غرب عالم. بحث از حقوق بشر به بحث ادیان مختلف، فرهنگ‌های مختلف، قومیت‌های مختلف و مانند این‌ها مقدم است. حقوق بشر در دنیای امروز به این جهت مطرح شده که به ستم‌گری‌ها، خدمت‌ها، جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها که در طول تاریخ بشر به عنوان‌های مختلف و تحت نام دین، نژاد، ملیت و هر عنوان دیگری واقع شده به صورت نسبی پایان داده شود. به همین منظور در این مقاله قصد داریم به بررسی، تحلیل و تبیین تاریخچه‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر با نگاهی به چالش‌ها و مشکلات پیش رو پردازیم.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، اعلامیه جهانی، حقوق بین الملل، عدالت جهانی

نویسنده مسئول ^۱ M.evaznezhad@yahoo.com

۶۶۹ | ^۲ Atefeh.amininia@yahoo.com

بخش اول: کلیات

مبانی بعهده‌ی انسان‌شناسی حقوق بشر را می‌توان در فرهنگ‌ها و ادیان مختلف پیدا کرد. در همه‌ی ادیان و فرهنگ‌های بزرگ دنیا انسان شریف شناخته شده و به گونه‌ای از کرامت انسانی سختی به میان آمده است. در این مطلب تردیدی نسبت اما در این هم تردیدی نیست که پرداختن تفصیلی به حقوق بشر، مشخص شدن آن به صورت سی اصل، شفاف شدن مفهوم‌هایی که در نظر است و ضابطه‌مند شدن آنها و میثاق‌های بین‌المللی که به دنبال اعلامیه‌ی حقوق بشر در دنیا تصویب شده، همه مربوط به دوره‌ی جدید زندگی انسان و خصوصاً قرن بیستم است. این تفصیل و تدوین مال کشورهای غربی است. جنگ جهانی اول از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ و بعد جنگ جهانی دوم تا ۱۹۴۸ و کشته شدن میلیون‌ها انسان و بالای بسیار عظیمی که انسانیت دچار آن شده بود، این تاریخ بسیار تلخ و خون‌بار، متفکران و انسان‌دوستان و سیاستمداران را بر آن داشت که بنشینند و اصولی را به صورت مدون و معین و منظم بیان کنند که بتوان با آن‌ها معیارهای روشنِ مراعات کرامت و شرافت انسانی را به جهان اعلام کرد. زندگی سیاسی و اجتماعی صحنه‌ی اختلاف و نزاع و کشمکش و تصادم منافع است. انسان گرچه اشرف مخلوقات است اما در زندگی اجتماعی‌اش دچار این واقعیات تلخ است. آن چه مشکل را حل می‌کند این است که قواعد و ضوابطی مشخص تعیین شود که تکلیف برخورد‌های افراد با یکدیگر و برخورد دولت‌ها با افراد را به نیکی و وضوح معین کند. دقیقاً معلوم شود دولت و افراد چه اعمالی را حق دارند انجام دهند و چه اعمالی را حق ندارند انجام دهند. پرداخته شدن نهایی حقوق بشر به صورت یک سلسله قواعد و ضوابطی که تعیین تکلیف می‌کند در سال ۱۹۴۸ انجام شده است.

نکته‌ی دیگر این است که حقوق افراد انسان در مراحل مختلف تاریخ نمی‌توانسته یکسان باشد. در هر مرحله از تاریخ، پیدایش و اعتبار و مدون شدن حقوق انسان‌ها تابع تحولات فرهنگی و اجتماعی جامعه‌هاست. حقوق بشر فقط در قرن بیستم می‌توانست به این شکل پرداخته و مدون شود که شد. انسانیت در قرن بیستم تجربه‌های زیادی را پشت سر گذاشته بود و وارد مرحله‌ی جدیدی شده بود، این تجربه‌ها به انسان جدید مربوط می‌شد. عمده‌ترین مشخصه‌های انسان جدید دو چیز است:

۱- آگاهی عقل خود بنیاد، رسیدن به یک استقلال درونی و توانایی به نقد سنت.

۲- توانایی عملی برای تصرف در جهان زیست خودش و تغییر آن.

این دو مشخصه‌ی عمده در قرون جدید برای انسان پیدا شده است. این انسان جدید به تجربه‌های جدیدی دست یافت که در پرتو آنها می‌تواند چنین حقوقی را تدوین کند.

بخش دوم: نگاهی به تاریخچه اعلامیه حقوق بشر

متن اعلامیه‌ی حقوق بشر را «سیس» نوشت و در ۲۶ اکتبر ۱۷۸۹ میلادی ازسوی مجلس مؤسسان فرانسه پذیرفته شد و بخشی از قانون سال ۱۷۹۱ گردید. اعلامیه‌ی حقوق بشر از نظریات «روسو» و اعلامیه‌ی استقلال آمریکا الهام گرفته و بر آزادی، برابری، امنیت، مالکیت فرد و حاکمیت ملی هر کشور تأکید داشت. این اعلامیه در اندیشه‌های آزادی خواهانه سده‌ی ۱۹ میلادی تأثیر گذاشت. از آن جا که شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده‌ی بشری و حقوق برابر و سلب‌ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است؛ ضمناً از آن جا که نادیده گرفتن و تحقیر بشر به اقدام‌های وحشیانه‌ای انجامیده که وجدان بشر را برآشفته‌اند و پیدایش جهانی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند. عالی‌ترین آرزوی بشر اعلام شده است؛

از آن جا که ضروری است که از حقوق بشر با حاکمیت قانون حمایت شود تا انسان به عنوان آخرین چهاره به طغیان برضد بیداد و ستم مجبور نگردد؛

از آن جا که گسترش روابط دوستانه میان ملت‌ها باید تشویق شود؛

از آن جا که مردمان ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و حیثیت و کرامت و ارزش فرد انسان و برابری حقوق مردان و زنان، دوباره در منشور ملل متحد اعلام و عزم خود را جزم کرده‌اند که به پیشرفت اجتماعی یاری رسانند و بهترین اوضاع زندگی را در پرتو آزادی فزاینده به وجود آورند؛

از آن جا که دولت‌های عضو و متعهد شده‌اند که رعایت مؤثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را به همکاری سازمان ملل متحد تضمین کنند؛

از آن جا که برداشت مشترک در مورد این حقوق و آزادی‌ها برای اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد؛

مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترک تمام مردمان و ملت‌ها اعلام می‌کند تا همه‌ی افراد و تمام نهادهای جامعه این اعلامیه را همواره در نظر داشته باشند و بکوشند که به یاری آموزش و پرورش، رعایت این حقوق و آزادی‌ها را گسترش دهند و با تدابیر فزاینده‌ی ملی و بین‌المللی، شناسایی و اجرای جهانی و مؤثر آن‌ها را، چه در میان خود مردمان کشورهای عضو و چه در میان مردم سرزمین‌هایی که در قلمرو آن‌ها هستند تأمین کنند.

بخش سوم: رابطه بین اسلام و حقوق بشر

بطور کلی، حقوق فردی عبارت از تکالیفی است که انسانها یا نهادهای یک جامعه، به تنهایی یا گروهی، نسبت به یکی از اعضای آن، باید انجام دهند. در تعاریف سنتی غرب، حقوق، مجموع عه‌ی تکالیفی است که بنابر قوانین موضوعه یا الزام اخلاقی، به وجود آمده و بر مبنای تحولات اجتماعی، شرایط محیط، در معرض تغییر و تحول است. احترام به حقوق دیگران، یا رعایت چند عموم، وظیفه‌ای است که عوامل جامعه شناسی، اخلاقی، سنتهای فرهنگی، روانشناسی وایمان مذهبی به آدمی تحمیل کرده است.

باید دانست که رعایت حقوق افراد در جامعه بشری، همین نتیجه‌ی واکنش قهری و احیاناً شدید فرد یا جامعه، نسبت به بی‌نظمی موجود است؛ بی‌نظمی و ناهماهنگی ناشی از عدم انجام تکلیف افراد در جامعه، که دست آورد ناسازگاری قدرت و نفوذ فردی با نظامات اجتماعی است.

در دیانت اسلام، حقوق و تکالیف، او امر نواهی عموماً از مذهب ریشه گرفته اند. با وجودی که ظاهراً روابط متقابل افراد، در ابعاد مشخصی تنظیم شده، با این همه قانون قرآن، ناظر به همه‌ی امور مسلمانان است، بنابراین اسلام از نظرگاه فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، هر دو، می‌نگرد. باید توجه داشت که این نگرش چندگانه، در غیب و نتیجه، تفاوتی با هم ندارد ولی در مبداء با هم متفاوت اند ایجاد هماهنگی بین حقوق شخص و خیر عموم، بین ماده و معنی، از دید اسلام، تنها با به کار بستن صحیح دستورات قرآن میسر است. اصول عدالت، تقوی، مسئولیت انسان، شالوده‌ی تکالیف هر فرد مسلمان را نسبت به برخورد و در حق دیگران بنیان نهاده است. تعالیم قرآن، فضائی در جامعه پدید می‌آورد که مسلمانان را با هم پیوند

می‌دهد و از برخورد‌ها و معاشرت‌ها با ادب و احترام مقابل روبرو می‌شوند در جامعه‌ی اسلامی، اصل مسلم به نیکی و احتراز از بدی است. عادت بر این جاری است که افراد از شخصی که از جهاتی برتر و فضیلت نسبت به دیگران دارد اطاعت کنند، با اینکه قبول حق خود مختاری و آزادی فرد در جامعه، انعکاسی از اعتقاد دیانت اسلام به رعایت «حقوق بشر» در جامعه اسلامی است. اسلام، از آن گونه سیستم‌های سیاسی است که بر مصالح اجتماعی بیش از منافع فردی اهمیت می‌دهد، با این همه رعایت این موضوع به کیفیتی نیست که به اصل آزادی و اصالت انسان خللی وارد سازد. تنها در مورد فرائض دینی است که اصل الزام و اجبار اعمال می‌شود، در پرتو این اصل بود که در صدر اسلام آن پیروزی چشم‌گیر و آن دگرگونی افکار و ارزش‌ها در میان قوم عرب و در جامعه‌ی جاهلیت ظهور کرد. انسان و جامعه، بر بنیان این دگرگونی و نظام ارزش‌های اسلامی، اعتبار و حیثیت تازه‌ای یافتند. انسان به مقام انسانی خود قوت یافت و با وظائف و تکالیف خود آشنا گردید، توانائی و استعداد او در فضای اسلام، امکان شکوفائی یافت و به طور طبیعی ارزش‌های معنوی انسان از تعلیمات مادی و شخصی هر فرد متمایز گردید.

بخش چهارم: مشکلات تنوریک توافق بر اعلامیه حقوق بشر

توافق بر سر مواد اعلامیه حقوق بشر موضوع بسیار دیربایی بود. نمایندگان دولت‌ها که می‌بایست این موارد را تصویب کنند به فرهنگ‌ها و سیستم‌های ارزشی متفاوت تعلق داشته‌اند و بر سر بسیاری از مفاهیم و واژگان اختلاف نظر وجود داشت. به هنگام شروع نظرخواهی‌های کمیسیون حقوق بشر، متفاوت‌های اساسی با روشنی فزاینده‌ای آشکار شدند. یکی از پایدارترین مسائل این بود که حقوق بشر را باید بر چه مبنایی اعلام کرد؟ مفاهیم غربی حقوق ذاتی شخص انسان زاده‌ی سنت حقوق طبیعی هستند که بر مبنای آن انسانها حقوقی دارند که طبیعت، یا به نظر عده‌ای فطرت الهی به انسان اعطا کرده است. درست همین فرض فلسفه‌ای مبنای اعلامیه‌ی استقلال ایالت متحده‌ی آمریکاست؛ همه مردم برابر آفریده شده‌اند و آفریدگارشان به آنها حقوق سلب‌ناپذیری اعطا کرده است. اگر عبارت کاملاً دینی این نظریه را به کار ببریم یا نبریم، در هر حال به معنای آن است که مبنای مفروض حقوق بشر، پدیده‌ای فراملی و برون بشری است. این مفهوم از حقوق بشر حاصل نظریه‌ای است که گروهی از

فلسوفان اروپایی در قرن هجدهم تدوین کرده بودند (در تمام طول مباحثات درباره‌ی «اعلامیه جهانی»، بارها از آنان نام برده شده است) این نظریه زمردی نظریه‌های مسلط مبانی درست حقوق بین‌المللی قرار داشته است. هر ماه با نظریه‌ی جدیدتر حقوق «وضعی» دیدگاه بسیار متفاوتی درباره‌ی مبانی حقوق بشر و پدیدار شده که خواستار آن بود که فقط اعمال و رفتار انسانها و به تعبیری وسیع تر - دولتها، منشاء و تعیین کننده حقوق (و در واقع خود حق) باشند. این دیدگاه نشان‌دهنده‌ی پیروزی عقل باوری بود و اعتقاد داشت که انسانها همانند دوست به هیچ وجه تحت‌الزام قوانین بدون بشری قرار ندارند، بلکه داوطلبانه و از روی عقل می‌پذیرند که خودشان رفتارهایشان را محدود سازند تا از بهترین امکانات برای تکامل شخصی یا ملی برخوردار شوند. در نتیجه، با رعایت محدودیتهایی که دولتها برای اعمال خود وضع می‌کردند. تعیین محدوده و دامنه‌ی حقوق بشر و نیز حقوق بین‌المللی امکان‌پذیر می‌شد.

در جریان نظرخواهی‌های «کمسیون» این تفاوت اساسی برداشتهای فلسفه‌ای هنگامی آشکار گشت که مسئله گنجاندن یا گنجاندن استناد به خدا یا طبیعت به مثاله‌ی منشاء حقوق بیان شده «اعلامیه» مطرح گشت. هلندی‌ها طرفدار گنجاندن این استناد بودند و کوشیدند تا در جریان مباحثات سومین کمیته «کمسیون»، پیش‌نویسی «اعلامیه» را به سمت پذیرش همین استناد بکشانند. نماینده‌ی هلند دکتري هـ روان، در مجمع عمومی به سخنرانی پرداخت و اظهار تأسف کرد که: «در «اعلامیه» به منشاء الهی انسان و جاودانگی او اشاره شده است؛ در واقع سرچشمه‌ی تمام این حقوق خود خدای متعال است که مسئولیت بزرگی بر دوش کسانی گذاشته که این حقوق را مطالعه کرده‌اند نادیده گرفتن این پیوند، در حکم جدا کردن گیاه از ریشه‌های آن، یا ساختن خانه‌ای بدون پی است». اگر چه پیشنهاد هلند، در اصل، از پشتیبانی استوار بعضی از کشورها بویژه چند کشور اروپایی برخوردار شد؛ کشورهای دیگر با آن مخالفت کردند: کشورهای اروپایی که طرفدار نگاه حقوق «وضعی» بودند و نیز کشورهای غیر غربی که هر گونه بیان حقوق «طبیعی» را نشانه‌ی ارزشهای فرهنگی غرب می‌دانستند.

دومین سرچشمه‌ی ستیزه که از جهاتی حادث‌تر بود - نمایندگان لیبرالیسم غربی را در برابر نمایندگان دولتهای مارکسیست قرار داد. این اختلاف دسته کم سه عرصه را در بر می‌گیرد:

۱- عرصه‌ی فلسفی ۲- عرصه‌ی تاریخی ۳- عرصه‌ی عملی.

در عرصه‌ی فلسفی، برداشت مارکسیستی از حقوق، بر پایه‌ی جمع استوار شده بود و به چیزی که آن را فردگرایی از خود بیگانه‌ساز، تقسیم‌کننده و حاصل لیبرالیسم غربی به حساب می‌آوردند، اعتماد نداشت. دستیابی به رفاه و آسایش اقتصادی، پیش شرط بهره‌مندی واقعی از حقوق مدنی و سیاسی شمرده می‌شد و این رده‌بندی ترجیحات لیبرالیسم غربی بود. بعلاوه مارکسیستها اعتقاد داشتند که حقوق بشر فقط در چهارچوب نیازها و حقوق جامعه تصور پذیر است؛ بر آنان حقوق بشر صرفاً هنگامی تحقق‌پذیر می‌شد که حق دولتها تضمین شده باشد. زیرا خود حقوق بشر را نیز باید دولتها تضمین می‌کردند. مارکسیستها پافشاری دولتهای غربی را در مقدم شمردن حقوق مدنی و سیاسی، چیزی جزء دفاع از حقوق «بورژوازی» نمی‌دانستند. حقوقی که در بهترین حالت، مطلوب و خدمت‌گذار طبقه حاکم بود و در بدترین حالت ممکن بود به مثابه‌ی ابراز سرکوب طبقه‌ی کارگر به کار گرفته شد مارکسیستها همچنین می‌اندیشیدند که دولت در مقام نماینده‌ی جامعه، در کلیت آن، برای تضمین رعایت حقوق بشر و آسایش اقتصادی مسئولیت خاصی بر عهده دارند؛ این دیدگاه بر خلاف اندیشه‌ی لیبرالی کلاسیک بود که چنین مسئولیتی را به دیده‌ی نوعی دخالت زیان‌بار برای آزادی می‌نگریست. نباید اندیشید که در مورد ضروری بودن حقوق اقتصادی و اجتماعی فقط میان جامعه‌های مارکسیستی و جامعه‌های مارکسیستی و جامعه‌های لیبرالی غربی تفاوت وجود داشت. بسیاری از سوسیالیستهای غربی و نمایندگان کشورهای که بعدها کشورهای جهان سوم خوانده شدند نیز اهمیت بسیار زیادی برای این امر قائل بودند که حقوق اقتصادی و اجتماعی بنحوی در یک اعلامیه گنجانده شود. بسیاری از آنها از «فرانکلین روزولت» را درباره‌ی «آزادسازی نیازها» پذیرفته بودند. موضع رسمی ایالات متحده محافظه کارانه‌تر بود. بر اساس این موضع، حقوق اقتصادی و اجتماعی فقط باید در خدمت بیان اهداف و مقاصد باشند؛ این حقوق آرزویی مطلوب هستند اما به هیچ‌وجه نباید به مثابه‌ی حقوق در نظر گرفته شود که تدابیر حکومتی را ضروری می‌سازند.

موضع دولتهای مارکسیسمی از همه «رادیکال‌تر» بود. آنها حقوق اقتصادی و اجتماعی را از حقوق مدنی و سیاسی برتر می‌شمردند و حقوق دولتها را دست کم هم سطح حقوق افراد قرار می‌دادند. در هر حال مسئله‌ی اهمیت دادن به حقوق اقتصادی و اجتماعی و نیز مسئله‌ی حقوق

و مسئولیت‌های دولتها موضوع مباحثات مکرر بسیاری از نمایندگان در کمیسیون حقوق بشر و در «سومین کمیته» بود و اختلافات و دیدگاههای گوناگون را آشکار می‌ساخت. از روی این اختلافات می‌شد پیش‌بینی کرد که در تمام طول فرآیند نگارش دو پیمان‌نامه اصلی درباره‌ی حقوق بشر، و نیز پس از آن، چه تفاوت دیدگاه‌های مهمی تنور مباحثات را همچنان گرم نگه می‌دارند.

بخش پنجم: اعلامیه حقوق بشر فلسفه است، نه قانون

مضحک این است که می‌گویند متن اعلامیه حقوق بشر سرا مجلسین تصویب کرده‌اند و چون تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس به حکم قانون مصوب مجلسین زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند. مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشد که آن را تصویب یا رد کنند. محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آن را رد بکنند یا نکنند. اعلامیه حقوق بشر حقوق ذاتی و غیر قابل سلب انسان‌ها را مورد بحث قرارداده است. حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسان‌هاست و دست توانای خلقت و آفرینش آن‌ها را برای انسان‌ها قرار داده است یعنی مبدء و قدرتی که به انسان‌ها عقل و اراده و شرافت انسانی داده است. انسان‌ها می‌توانند محتویات اعلامیه حقوق بشر را برای خود کنند و نه می‌توانند از خود سلب و اسقاط نمایند. از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه؟ اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون، باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان. مجلسین نمی‌توانند با اخذ رأی و قیام و قصور، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند. اگر این چنین است، پس فلسفه‌ی اینشتین را هم ببرند به مجلس و از تصویب نمایندگان بگذرانند. فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند. قانون طبیعت را که نمی‌شود از طریق تصویب مجلس قوانین قراردادی تأیید یا رد کرد. مثل این است که بگوییم مجلسین تصویب کرده‌اند که اگر گلابی را با سیب پیوند پیوندش می‌گیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی‌گیرد. وقتی که چنین اعلامیه‌ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده‌اند صادر می‌شود. ملتها باید آن را در اختیار فلاسفه و مجتهدین حقوق خویش قرار دهند. اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تأیید قرار گرفت، همه‌ی افراد موظف‌اند آن‌ها را

به عنوان حقایقی فوق قانون رعایت کنند. قوه‌ی مقننه نیز موظف است قانونی بر خلاف آن‌ها تصویب نکند. ملت‌های دیگر که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت بر همین کیفیت وجود دارد. ملزم نیستند آن‌ها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج به وسائل و لابراتوار و غیره دارد و این وسائل برای اروپائیان فراهم است و برای دیگران نیست. شکافتن اتم نیست که رموز و وسایلش در اختیار افراد محدودی باشد، فلسفه منطق است، ابزارش عقل و مغز و قوه استدلال است. پس اگر فرضاً ملت‌های دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند، ما ایرانیان نباید این چنین فکر کنیم ما در گذشته شایستگی خود را به حد اعلی در بررسی‌های منطقی و فلسفی نشان داده‌ایم. ما چرا در مسائل فلسفی مقلد دیگران باشیم؟

بخش ششم: نگاهی به هدف‌ها و اصول سازمان ملل متحد

اگر سازمانی بین‌المللی در جهت اهدافی غیر از آنچه برای انجامش تأسیس شده قدم بردارد، مرتکب اعمال غیرقانونی می‌شود. اهداف یا مرام سازمان بایستی همواره در مقام تفسیر معاهده تأسیس آن مدنظر باشد. جهانی بودن سازمان ملل متحد از اولین جملاتی که در منشور به کار رفته، مشهود است.

بند اول: هدف‌ها

- ۱- حفظ صلح و امنیت بین‌المللی
- ۲- توسعه روابط دوستانه میان ملت‌ها بر اساس احترام به اصل برابری - حقوق و خودمختاری ملتها.
- ۳- همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای ماهیت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و یا بشر دوستی است و پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همگان، بدون تمایز از حیثیت‌نژاد، جنس، زبان و یا مذهب.
- ۴- بودن مرکزی برای هماهنگ ساختن اقداماتی که ملت‌ها برای نیل به این هدف‌های مشترک معمول می‌دارند.

بند دوم: اصول

- ۱- اصل برابری کلیه اعضاء؛

۲- اصل حسن نیت در اجرای تعهداتی که کشورهای عضو به موجب این منشور به عهده گرفته‌اند.

۳- اصل حل اختلافات بین‌المللی به طریق مسالمت‌آمیز.

۴- اصل عدم تهدید به زور یا عدم استعمال آن به هر نحو که با مقاصد ملل متحد مبایت داشته باشد.

۵- اصل تشویق کشورهای غیر عضو سازمان به اجرای این اصول.

۶- اصل حمایت از اقدامات سازمان ملل متحد.

۷- اصل عدم ملاحظه در امریکه ذاتاً در صلاحیت ملی کشورهاست.

سازمان ملل دارای ۶ رکن اصلی است: مجمع عمومی، متشکل از کلیه دول عضو، سه شورا که وظایف متشکل از تعداد محدودی از اعضا هستند یعنی شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی و شورای قیمومیت؛ دورکن که متشکل از دول عضو نیست بلکه متشکل از افراد است یعنی دبیرخانه و دیوان بین‌المللی دادگستری، همچنین تعداد زیادی ارکان فرعی وجود دارد.

بخش هفتم: اقدامات قهری و نیروهای سازمان ملل

پس از بررسی شورای امنیت، مجمع عمومی و دبیرخانه، اکنون به اقدامات قهری و نیروهای سازمان ملل متحد می‌پردازیم. این موضوع پیچیده‌ای است که شامل هر سه رکن سازمان نیز می‌شود.

فصل هفتم منشور که اقدامات شورای امنیت را پیش‌بینی می‌نماید، در عمل خوب کار نکرده است و دولت‌های عضو گاهی (به خصوص در خلال دهه ۱۹۵۰) برای پر کردن خلأ به مجمع عمومی و دبیرخانه متوسل شده‌اند. شوروی همیشه با این گرایش مخالف بوده و از سال ۱۹۶۰ قدرت شورای امنیت بیشتر شده است. در دهه‌ی ۱۹۵۰ مجمع عمومی خواستار اعمال قدرت برای ایجاد نیروی سازمان ملل شده است و عملاً در سال ۱۹۵۶ چنین قدرتی را اعمال نمود. از سال ۱۹۶۰ به بعد نیروهای سازمان ملل توسط شورای امنیت تشکیل شد و مجمع عمومی درصدد ایجاد نیروی دیگری نبوده است.

بند اول: حق وتو

در شورای امنیت تصمیمات مربوط به نظامنامه و طرز کار با اکثریت ۹ رأی در مقابل ۱۵ رأی اتخاذ می‌گردد که این مسائل عبارتند از:

دعوت شورا - دستور جلسه - معرفی کشورهای عضو به شورا - انتخاب قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و غیره. در سایر موارد شورای امنیت با اکثریت ۹ رأی نسبت به ۱۵ رأی تصمیم می‌گیرد، مشروط به این که پنج رأی اعضای دائمی شورا در موقع تصمیم مثبت باشد. در نتیجه هرگاه یکی از اعضای دائمی رأی منفی دهد، فعالیت شورا دچار وقفه خواهد شد. در حقیقت با جلوگیری از اتخاذ هر گونه تصمیم، ۱۴ رأی دیگر اعضاء ولو این که همگی مثبت باشد خنثی خواهد شد. این نحوه عمل و یا به عبارت بهتر این استفاده از رأی منفی را حق وتو گویند. حق وتو اختیاری است که حتی در منشور گنج‌نیده نشده، ولی در کنفرانس یالتا بنا به پیشنهاد ایالات متحده آمریکا و روسیه شوروی عملاً به رسمیت شناخته شد.

بد نیست بدانید که برسر در سازمان ملل متحد این رباعی نوشته شده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

بخش هشتم: تفسیرهای نو از اعلامیه جهانی حقوق بشر با مذاقه در چالش‌های موجود

یکی از انسانی‌ترین اهداف نویسندگان منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، به نحوی که در بعضی از مواد منشور و تمام ۳۰ ماده اعلامیه آمده است، تحقق موازین حقوق بشر و آزادی‌های دموکراتیک بر مبنای حقوق برابر همه افراد نوع بشر و روح برادری و برابری بدون هر گونه تبعیض و فراتر از زمان و مکان و اعمال این حقوق برای تمام افراد نوع بشر بود. درخشش و بیت‌الغزل اعلامیه در ماده اول یا طلحه آن است که افق دیدگاه‌های ترقی‌خواهانه مردم ستم‌دیده را در تمام جهان گلگون کرد. این ماده با رساترین و کوتاه‌ترین بیان عنوان می‌کند تمام افراد بشر (بدون تمایز جنسیتی) آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ «حیثیت و حقوق» با هم برابرند؛ همان دُرّ سَفْتِه‌ای که ۶۵۰ سال پیش شاعر بلندآوازه ایران سعدی همیشه زنده بر آن انگشت گذاشت «بنی آدم اعضای یک پیکرند/ که در آفرینش ز یک گوهرند».

در ماده یک اعلامیه تأکید شده است: «... همه انسان‌ها دارای خرد و وجدان هستند و باید با یکدیگر با روح برادری (و البته برابری) رفتار کنند. در اعلامیه بر حفظ «حیثیت انسان» که مقامی والا و خدشه‌ناپذیر است، تأکید شده است. بی‌تردید نادیده گرفتن حیثیت انسان عامل اصلی همه خیزش‌های مردمی سراسر دنیا در فراخ‌نای تاریخ علیه حکمرانان بی‌تدبیر بوده است. این گوهر تکامل اجتماعی حرکت انسان در به دست آوردن حیثیت خویش است «حیثیت انسانی» و کرامت نوع بشر که هنوز کسانی درک درستی از آن ندارند و با پایبند نبودن به روح این اعلامیه جهانی و با کنش‌های متعدد و گوناگون به صورت رفتاری یا گفتاری حیثیت و حقوق بنیادین انسان‌ها را در حوزه‌های زیست‌محیطی، مشاغل، جنسیت، ملیت و باورها تخریب و تضییع می‌کنند برابر مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، انسان موجودی مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش است که انسان‌بودن دیگران را فارغ از تمایزات جنسیتی، ملی، دینی و مذهبی می‌پذیرد. همین باورمندی موجب هم‌گرایی و اجتماع آزاردیدگان در کنار هم می‌شود. بدون اینکه کسی لیدر و آن دیگری پیرو باشد. جزئیات آزادی‌های مدنظر در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رفع هرگونه تبعیض و منع هر نوع شکنجه (جسمی و روحی) به هر صورت و شکل و برخورداری تمام انسان‌ها از دادرسی عادلانه و برابر هم در منشور و اعلامیه و هم در نزدیک به صد سند بین‌المللی و منطقه‌ای حقوق بشر به‌ویژه میثاقین «صیانت از حقوق مدنی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» که ایران هم تمام آن را بدون تحفظ (نپذیرفتن برخی احکام هریک از اسناد) پذیرفته، مورد حمایت قرار گرفته است. متأسفانه خوانش درستی از مفهوم بنیادین حیثیت انسان و حقوق او ترویج نمی‌شود. معیارهایی که ارائه می‌شود و در برخی تربیون‌ها تبلیغ می‌شود، انسان را چنان توصیف می‌کند که متمایز از تعریف و توصیف دارنده آن حقوقی است که در اعلامیه آمده و گاهی حتی فاقد حقوقی است که در قانون اساسی به‌ویژه اصل سوم و اصول فصل سوم از جمله دو اصل ۱۹ و ۲۰ مورد تأکید قرار گرفته است. به نوعی که اساساً حقوق و کرامت انسان را نه از نگاه قانون اساسی و اسناد پذیرفته‌شده بین‌المللی، بلکه با تفکرات خود ارزیابی و تبیین می‌کنند. درحالی که کشور ما هم پیش از انقلاب و هم پس از انقلاب این اسناد را پذیرفته و در نتیجه مفاد آن به لحاظ اعتبار حقوقی مانند قوانین کشور، لازم‌الاجرا است. براساس اصول ۱۹ و ۲۰ این قانون قرار بود مردم ایران از

هر قوم و قبیله که هستند، حقوق برابر داشته باشند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نشود. در اصل بیستم هم مقرر شد همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون باشند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار شوند و چنان که پیداست، این دو اصل و دیگر اصول فصل سوم به نوعی انعکاس دهنده برخی از مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر است. شوربختانه با وجود گذشت ۴۳ سال از تصویب قانون اساسی هنوز هم اعلامیه جهانی حقوق بشر و هم قانون اساسی مورد بی توجهی قرار گرفته است. این در حالی است که برخی اصول قانون اساسی که مربوط به اختیارات و قدرت دولتمردان و تکالیف مردم است، اجرا و مرتبا و بارها مورد تأکید و تبلیغ قرار می گیرد؛ ولی اجرای اصول مربوط به حقوق مردم کمتر مورد توجه بوده است. این نبود توازن حتی در اجرای قانون اساسی یکی از مهم ترین دلایل بروز و ظهور چالش ها و مشکلات کنونی کشور است. در شرایطی که تصویب منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی ادعایمانه جهان علیه فاشیسم در شرق و غرب جهان بود، پس از پایان جنگ جهانی دوم و در ایران پس از تصویب قانون اساسی، خوانش ها و تفسیرهای جدیدی از این مفاهیم در اسناد بین المللی و ملی مطرح شد؛ چنان که بسیاری از کشورهایی که برای جلوگیری از برافروخته شدن جنگ ها اقدام به تصویب منشور و اعلامیه و ایجاد سازمان ملل متحد کردند، پس از جنگ جهانی با برداشت ها و تفسیرهای مطلوب خود از اهداف و آرمان های منشور ملل متحد دوباره در گیر جنگ های منطقه ای مانند جنگ کره، ویتنام، هند، پاکستان و... شده یا با کمک به عوامل و طرفداران خود، با کودتاهای کاخی و نظامی دولت های مردمی را ساقط کردند. ایالات متحده آمریکا و انگلستان دو کشور شاخص سرمایه داری و اعضای پیمان ناتو با اندیشه لیبرالی در ایران دولت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق را سرنگون کردند. اتحاد جماهیر شوروی سابق در مجارستان و افغانستان به حکومت های نسبتا آزاد مجارها و مشروطه ظاهر شاه پایان دادند و این دو کشور را به لحاظ توسعه سیاسی و اقتصادی به نیم قرن پیش از کودتا برگرداندند. اخلاف و دلدادگان و هم پیمانان این کشورها نه تنها نقض حاکمیت های ملی و حقوق بشر و سرکوب مردم در این کشورها را محکوم نکردند، بلکه برای اقدامات کودتاچیان نیز هلهله کردند. امضاکنندگان منشور و اعلامیه قبل و بعد از این کودتاها در سراسر دنیا نیز کودتاهای ضد مردمی به راه

انداختند و چه جنایاتی در کشورهای آسیایی، آمریکایی، اروپایی و آفریقایی مانند اندونزی، شیلی، یونان و بعداً در اوکراین صورت نگرفت. علاوه بر نقض حاکمیت سیاسی دولت‌ها از طرف کشورهای امضاکننده منشور و اعلامیه، در طول ۷۵ سال گذشته، این دولت‌ها هم در داخل کشورهای متبوع خود و هم در خارج، به صورت گسترده حقوق بشر را نقض کرده‌اند. شکنجه‌های وحشتناک قرون وسطایی، ربودن و... دادرسی‌های غیرعادلانه و بدون رعایت موازین قانونی، محدود شدن آزادی بیان و فعالیت‌های سیاسی و مدنی و حتی صنفی برای طبقات و اصناف رو به فرونی نهاد به طوری که گستره نقض حقوق بشر به لحاظ وسعت و جمعیت کشورها بسیار بیشتر از کشورهایی بود که این حقوق را تبلیغ و ترویج می‌کنند. اقدامات و رویه‌های ناقض حقوق بشر کم‌وبیش از حالت استثنا خارج و به قاعده رایج رفتار دولت‌های فاقد نظام تدبیر مبدل شده است. در کشور ما نیز با وجود انتظاراتی که مردم از اجرای قانون اساسی دارند و اجرای مُرّ این قانون که آن را میثاق ملی و قرارداد بین ملت و حکومت می‌دانند، تفسیرهای تازه‌ای از قانون مطرح شد. در خوانش جدید اصول متعدد قانون اساسی از جمله اصول بنیادین فصل سوم این قانون در زمینه آزادی‌های اساسی با تفسیرهای تنگ‌نظرانه مورد خدشه قرار گرفت. با خوانش‌های نو، تفسیر و تعبیری از قانون صورت گرفت که هم مطبوعات محدود می‌شد و هم فعالیت سیاسی. در لوای تفسیرهای جدید، کریدور مشارکت در قدرت از طریق کاندید شدن افراد برای ریاست جمهوری و ورود به مجلس و شوراها با گذشت زمان محدود و تنگ‌تر شد و روزه‌روز تعداد پیاده‌شدگان از قطار سیاست فرونی یافت. واقعیت آن است که با وجود تأکید قانون اساسی بر «رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه مردم در تمام زمینه‌های مادی و معنوی» و صراحت این قانون بر «تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم (مردم) در برابر قانون»، هنوز معضل تداوم برخی تبعیضات در کشور یکی از جدی‌ترین و بنیادی‌ترین عوامل ایجاد نارضایتی و انباشت سرخوردگی شهروندان است. تداوم این رویه موجب ایجاد شکاف‌های فراوان اجتماعی، غنی و فقیر (طبقاتی) و جنسیتی (نابرابری زن و مرد در برخورداری از امکانات و فرصت‌های شغلی در همه زمینه‌ها) و سنی (محرور شدن جوانان از بسیاری از امکانات) و بروز نابرابری دیگر در کشور متکثر ایران شده و موجبات کاهش جدی

سرمایه اجتماعی را فراهم کرده است. افزون بر این تسری رویکردهای تبعیض آمیز به حوزه حساس قضائی هم در تصویب برخی قوانین و هم در نحوه رسیدگی به دعاوی مختلف که با تحدید حق دفاع متهمان امکان دادرسی عادلانه و دسترسی آنان به وکلا منتخب خود را از آنان سلب می کند و هم حق برخورداری مردم از امنیت و عدالت قضائی را محدود می کند. این موضوع به نوبه خود بارزترین جلوه تهدید اساسی حقوق بشر است؛ چنان که گاه به حدی در این حوزه افراط می شود که حاصل آن تصویب برخی از قوانینی است که حتی مقامات قضائی ذی صلاح نیز آن را ننگ می شمارند. بدیهی است که نامتوازن بودن توسعه اجتماعی در کشوری با مختصات ایران و دارای ساخت سیاسی متمرکز درواقع مکمل همان شکاف هایی است که در بالا به آن اشاره شد و یکی از پیامدهای آن همین فساد است که مانند خوره کیان ملک و ملت را تهدید می کند. افزون بر این، این شکاف ها حکایت از آن دارد که تاکنون دولت ها نتوانسته یا نخواسته اند اهداف محوری مدنظر قانون اساسی در اصول ۲، ۳، ۱۱ و ۱۵ و نیز اصول فصل سوم تحت عنوان حقوق ملت را که اصول بنیادین آزادی های عمومی و حقوق بشر است، اجرا کنند.

نتیجه گیری

بسیاری از مردم، بخصوص در غرب، احساس می کنند که سازمان ملل چندان دستاوردی نداشته است. این گونه افراد اغلب اهداف مربوط به تأسیس سازمان ملل را با دیدهای اغراق می نگرند و تصوّر می کنند که سازمان ملل قرار بوده نوعی سازمان فوق جهانی شود. درست است که مقررات منشور ملل متحد در خصوص اتخاذ اقدامات قهری فقط برخی از اختیارات مربوط به حکومتی جهانی را به سازمان ملل می دهد و همین مواد خوب نتوانستند کار کنند لیکن باید توجه داشت که اتخاذ اقدامات قهری فقط یکی از وظایف سازمان ملل است. سازمان ملل در اجرای وظایف دیگر خود پیشرفت دیگری داشته است؛ بخصوص در همکاری اقتصادی اجماعی، حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات و استعمارزدایی. این وظایف خصیصه ای مشترک دارند: آن ها در برگیرنده همکاری بین دول هستند و حاصل فشار وارده توسط سازمان ملل نمی باشد در واقع تجربه نشان می دهد که سازمان ملل هرگاه با رضایت دولتها کارها را انجام می دهد، دستاوردهای بهتری دارد. برای نمونه می توان از نیروهای حافظ

صلح نام برد که با رضایت دول ذیربط فعالیت می کنند، بسیار موفق تر از اقدامات قهری (اغرام نیرو) سازمان ملل بوده اند.

نهایتاً در بررسی تفصیلی اعلامیه جهانی حقوق بشر چند نکته حائز اهمیت است: یک) تعدادی از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر بیانگر حقوقی است که در مجموع مخالفتی با احکام اسلامی ندارد.

دو) حقوقی نظیر برابری، برادری، عدم تبعیض، حق آزادی، و امنیت شخصی که در مواد ۱-۴ آمده، بیشتر شعارگونه است و بر مبنای تدوین کنندگان اعلامیه و تحلیل عقلی توجیه ناپذیر است. در صورتی که از دیدگاه اسلام، حقوق مزبور از لحاظ مبنایی به خوبی قایل تبیین و توجیه عقلی است.

سه) اعلامیه برای بشر حق کرامت دائمی، مطلق و خدشه ناپذیر قائل است. و از این رو، حتی کسانی که در ظاهر مسلمان اند، با استناد به آن، احکام حدود، قصاص و تعزیرات اسلامی را معارض با کرامت انسانی می دانند. این مهم ترین چالش اعلامیه به شمار می رود.

چهار) دو ماده ۱۸ و ۱۹ اعلامیه که مربوط به حق آزادی فکر، وجدان و آزادی عقیده و بیان است، در تعارض آشکار و مستقیم با احکام ارتداد است.

پنج) ضعف اصلی اعلامیه، افراط در جنبه حقوق فردی و غفلت از حق خدای متعال و حقوق جامعه است. به همین دلیل، حقوق مندرج در اعلامیه مطلق است. در صورتی که ما معتقدیم، منشا همه حقوق حق خداوند است و حقوق فردی و اجتماعی مادامی محترم است که با حق خداوند در تعارض نباشد.

شش) از نظر اعلامیه، منشا قدرت و مشروعیت حکومت، اراده ملت است. این امر از دیدگاه اسلام پذیرفته نیست.

افزون بر اینها، اعلامیه برخی کاستی های عمده و اساسی نظیر «فقدان نظم و ترتیب منطقی، بی اعتنایی به دین، فقدان شالوده نظری، عدم انسجام و شفافیت و...» دارد. مهم تر از همه، برهان ناپذیری مواد اعلامیه است. به بیان دیگر، ادعایی که در اعلامیه وجود دارد، قابل تبیین فلسفی نیست. بدون تردید اگر حقوق بشر و سازمان ملل هم وجود نداشت، دولت های جهان تا حدودی با یکدیگر به همکاری می پرداختند. اما موجودیت سازمان ملل آمادگی دولت ها را

برای همکاری با یکدیگر افزایش می‌دهد. مباحث و آراء سازمان ملل باعث وارد شدن فشار سیاسی و تشویق اقلیت دولت‌ها به همکاری با اکثریت می‌شود. شاید اگر سازمان ملل نبود، دول استعمارگر با این سرعت به مستعمرات استقلال نمی‌دادند. به هر حال در آخرین تحلیل، کارآیی سازمان ملل بستگی دارد به تمایل دول عضو به همکاری و هیچ تغییری در ساختار سازمان ملل باعث تضمین کارآیی آن نخواهد شد مگر این که دول عضو حاضر به همکاری با سازمان و با یکدیگر باشند. سازمان ملل، آینده‌ی دنیایی است که ما را در آن زندگی می‌کنیم. در دنیای ناقص نمی‌توان سازمان مللی بدون نقص داشت.

منابع و مآخذ

- علی اکبر نفیسی، فرهنگ نفیسی، تهران، ۱۳۵۵، ج ۵، ص ۳۳۳۱
- عباس و منوچهر آریانپور، فرهنگ دانشگاهی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۵۶۱
- نسرين مصفا، مشاركت سياسى زنان در ايران، نشر وزارت خارجه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۹/
- مايكل راش، جامعه و سياست، ترجمه منوچهر صبوري، نشر سمت، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۰/
- جلال الدين مدنى، حقوق اساسى در جمهورى اسلامى ايران، نشر سروش، تهران، ۱۳۶۹، جعفر سبحانى، فروغ ابدیت، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۶۱/
- سيد عباس نبوى، مردم سالارى در حاکميت اسلامى، تهران، ص ۹۵/
- محمدعلى وکيلي، (جاىگاه کارکردهاى احزاب در نظام سياسى اسلام)، تحزب و توسعه کتاب سوم، نشر همشهرى، تهران، ۷۶، ص ۲۲۲/
- مورييس دورژه، اصول علم سياست، ترجمه ابوالفضل قاضى، نشر شرکت سهامى، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۵۰/
- محسن خليلی، مجموعه مقالات تحزب و توسعه، نشر همشهرى، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱/
- گابریل آلمونه وديگران، چارچوبى نظرى براى بررسى سياست خارجى، ترجمه عليرضا طيب، نشر آموزش مدیریت دولتى، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۱۹/
- حجت الله ايوبى، نظامهاى مختلف انتخاباتى، مجموع مقالات همایش مشارکت سياسى، تهران، نشر سفیر، ۱۳۷۸، ص ۴۸/
- آلون تامر، جابجایی در قدرت، ترجمه شهیندخت خوارزمی، نشر مترجم، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۸۹/
- باقر ساروخانی، جامعه شناسی ارتباطات، نشر اطلاعات، تهران، ۱۳۶۷، ص ۷۰/

- مهرپرور. حسین. حقوق بشر در اسناد بین المللی. موضع ج.ا.ا. تهران. اطلاعات. چاپ اول. ۱۳۷۴. ص ۵۰
- شریفیان. جمشید. همان. به نقل از نظام بین المللی حقوق بشر. حسین مهر پرور. تهران. اطلاعات. ۱۳۶۹
- منصوری. اسماعیل. سیر تحول حقوق بشر و بررسی تطبیقی آن با اصول تفسیر حقوقی بشر در اسلام. تهران. تابان. چاپ اول. ۱۳۷۴. ص ۶۵
- مهر پرور. حسین. حقوق بشر در اسناد بین المللی و موضع ج.ا.ا. تهران. اطلاعات. چاپ اول. ص ۵۰
- شریفیان. جمشید. راهبرد جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر در سازمان ملل متحد. تهران. وزارت امور خارجه. چاپ اول. ۱۳۸۰. ص ۳۵۲ - ۳۵۵